



سلسله درسهای عرفانی



## گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجنوب‌علی‌شاه)

درباره‌ی: اطبا و اثر دعا/ کنکور/ امتحان زندگی، اعتماد به خدا/ اطلاعات علوم از عالم غیب/ وعده‌ی خداوند و ظهور منجی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در مورد مسأله‌ی دعا در شفای بیماران، اطبای خیلی علمی از اول این بحث را کنار می‌گذارند و می‌گویند اینها خرافات و بیخود است ولی به هرجهت یک چیزی است که هست، همه‌ی ما دیدیم و شنیدیم مواردی را، کسالت‌هایی را که با معالجات پزشکی خوب نمی‌شود و حالا با چی نمی‌دانم، چطوری خوب می‌شود؟ همه از این قبیل شفاها را دیدیم.

همین مرحوم عبدالرسولی که این خطها را نوشته، اصلاً تمام خط کتیبه‌های مزار به دست عبدالرسولی است. البته پدرش هم خطاط مشهوری بود ولی خودش از اول خطاط نبود، بعد در رشته‌ی خطاطی افتاد، وقتی برای مزار سلطانی کتیبه می‌خواستند، حضرت صالح‌علیشاه که خیلی دقیق و باسواس بودند در خطهای دور و بر مزار، فرمودند که عبدالرسولی بنویسد. عبدالرسولی هم خودش گفت و هم دیگران گفته بودند که اصلاً خط تا حالا ننوشته است. او می‌گفت: پدرم خطاط بود ولی من اصلاً خط ننوشته‌ام، ایشان گفتند حالا بنویسید، بروید تمرین کنید. همانوقت کسی را تعیین کردند که برود پیش او تمرین خط کند. درس خواندنی که نبود، درس نوشتنی بود. به قول خودش پانزده، شانزده روز، خلاصه چندین روز تمرین خط کرد که از خطاطهای مشهور شد. بطوری که برای دربار که خیلی آنوقت‌ها دقت می‌کردند، برای نوشتن فرمان‌ها و...، خطاط رسمی می‌خواستند عبدالرسولی خطاط دربار شد. ظاهراً کارمند شرکت نفت بود ولی خطاط خیلی خوبی داشت. نوشتن یک قرآنی را شروع کرده بود، وسط‌های کار مریض شد. یادم نیست چه کسالتی، آقایان لابد آنهايي که بیشتر با او مانوس بودند می‌دانند. به هرجهت وضع بدنی او خیلی ناراحت بود. من خودم برای عمل پروستات در بیمارستان مهر بستری بودم، مرحوم آقای رضاعلی‌شاه عصری به عیادتم آمدند، در خود بیمارستان با ویلچر آمدند. فرزند مرحوم عبدالرسولی، آقای مهندس عبدالرسولی که الان زنده است، ایشان خیلی ناراحت آمد و بحثی برای اینکه کجا عبدالرسولی را دفن کنیم؟ دیگر دارد می‌رود. قبلاً هم گفته بودم به اصطلاح خطاط رسمی مزار هم بود و در مزار باید دفن می‌شد و بعد البته گفته بود که آرزویش این است، این قرآنی را که به نوشتن شروع کرده و تا اول سوره‌ی یاسین نوشته، دلش می‌خواست آن را تمام کند. اسم قرآن را هم تابنده گذاشته بود. ایشان فرمودند: نه، ان شاءالله خوب می‌شود، جایی هم تعیین نکردند و فقط گفتند: ان شاءالله خوب می‌شود و به این آرزویش هم می‌رسد، همانطور هم شد. کسی که برای دفنش آماده شده بودند، موفق شد آن قرآن را نوشت و بعدش هم تا مدتی حیات داشت. پس این هم اثر دارد، برای اینکه همه‌ی دواها، درمان‌ها که اثر نکرده بود.

بوعلی‌سینا می‌گوید که هر چیزی که به گوش تو خورد، شنیدی، بگو ممکن است درست باشد وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (سوره اسراء، آیه ۳۶) تا وقتی برایت ثابت نشده، از آن پیروی نکن ولی ردش هم نکن. این منزل فعلی را که در بیدخت تازه ساخته بودند، من مدتی مریض شدم و چون دو برادر من، قبل از من در سنین یکی، دو سالگی مرحوم شده بودند، دیگران نگران من هم بودند و حالم هم همینطور بود. من دراز کشیده بودم. خودم آن مناظر یادم است با وجود اینکه کودک بودم، نمی‌دانم سه، چهار ساله یا چهار، پنج ساله. هنوز مدرسه هم نمی‌رفتم. قوم و خویش‌ها، خانم‌ها، زن‌دایی من، خاله‌های من، عمه‌های من، اینها

مادرم را از اتاق بیرون بردند که بالاسر بچّه‌اش نباشد که جان دادن بچّه‌اش را ببیند، ناراحت بشود. من همانقدر یادم بود، خواب دیدم که آن طرف پشت‌بام منزل هستم و طوری نشستم که الان ممکن است لیز بخورم بیفتم. در این ضمن بود که حضرت علی از آن پشت ظاهر شدند یکی از آن قهوه‌جوش‌ها، قهوه‌ریزها، را در دست داشتند همراه با استکانی. ریختند به من گفتند بگیر بخور که خوب شدی یا خوب می‌شوی. من گرفتم و خوردم در واقع از آن حالت سکرَاتِ موت، که هیچی از آنها یادم نیست، وقتی به هوش آمدم، به حال آمدم، صدا زدم کجایی؟ بیایید، بیایید. مادرم و اینها را صدا زدم بیایید من خوب شدم. همه با تعجب آمدند، منی که وسایل کفن و دفنم را فراهم کرده بودند، جریان را گفتم، خوب شدم. حالا و بعد از آن آخر چقدر زنده بودم، اگر مثلاً یک ماه، دو ماه بعد می‌رفتم یک چیزی ولی از آن زمان مثلاً هشتاد سال بعد از آن موقع، زنده‌ام و نمی‌دانم هم اسم آن بیماری که داشتم چی بود؟ ولی از این سنین کوچکی اینقدر خاطره یادم هست که من همین را مثال می‌زنم.

برای این شهادتین و دعاهایی که به گوش راست بچّه و گوش چپ بچّه می‌خوانند، بعضی‌ها می‌گویند: آقا چه فایده برای بچّه‌ی شیرخواره؟ ولی نه، همین داستانی که در مورد خودم گفتم که یک خاطره‌ای هست از ایّامی که هیچی یادم نیست، یک خاطره آنقدر مهم باشد، معلوم می‌شود اهمّیت آن خاطره هم اثر دارد در اینکه بماند. اینها مسائلی هست که اصلاً طب قاعداً به آن کار ندارد ولی همین قصّه‌ها را برای طیب بگوییم، گوش می‌دهد ولی اظهار نظری نمی‌کند. می‌گوید: بله شنیدم. خیلی معتقد باشد یک خرده باور هم می‌کند و گرنه در دلش یا آشکار می‌گوید این حرف‌ها چرند است ولی وقتی واقعیتی را می‌بینیم، واقعیت دیگر نمی‌تواند چرند باشد. طبّ امروز به‌عنوان درمان و نیاز بیماران به‌کار می‌رود. اینطور چیزها مربوط به تحقیقات علمی و تجسّسات است که آن هم هرکدام از خانم‌ها و آقایان علاقه‌مند بودند، خوب است که تحقیق کنند بنویسند که دیگران هم مثل من استفاده کنند. ان‌شاءالله.

\*\*\*

ما که پرورده‌ی روستا هستیم و پابره‌نه در بیابان می‌رفتیم خار خیلی به پایمان می‌خورد که باید درمی‌آوردیم، مولوی می‌گوید که:

چون کسی را خار در پایی خزد پای خود را بر سر زانو نهد  
 بانوک سوزن همی جوید سرش ورنیابد می‌کند بال لب ترش  
 و بعد می‌گوید:

این خار در پا شد چنین دشوار یاب خار در دل چون بود؟ واگو جواب  
 حالا این روزها همه از کنکور و امتحانی که می‌گذرانند نگرانند همه می‌خواهند قبول بشوند ولی معلوم هم نیست که قبول شدن به نفعشان باشد ولی همه می‌خواهند قبول بشوند. اگر رد شدند ناراحت می‌شوند. حالا امتحان زندگی ببینید چطوری است؟

این خار در پا شد چنین دشوار یاب خار در دل چون بود؟ واگو جواب  
 حالا امتحان زندگی هم هر لحظه هست. البتّه این امتحان زندگی که می‌گوییم هر لحظه هست، آنهایی که چندین بار امتحان گذرانده‌اند و یک نحوه اتّکایی به خدا دارند نه اعتمادی به خودشان که ما می‌گوییم اعتماد به نفس، نه، اعتماد به خدا دارند، آنها شاید خیلی نگران نباشند مگر امتحانی که روی مسابقه باشد یعنی فرض کنید قهرمان اسب‌سواری که همه جا برنده است، وقتی با یک قهرمان جهانی می‌خواهد مسابقه بدهد، این دفعه نگران است چون نمی‌داند وضعیت چگونه است. امّا در امتحان زندگی تقریباً می‌دانیم کدام کار خودمان خوب بوده یا بد بوده یا پورسانتاژ خوبی یا بدی که در آن هست چقدر است؟ تا یک حدّی در امتحان زندگی می‌دانیم ولی به‌هرجهت نگرانیم. حالا ان‌شاءالله خداوند نگرانی را از دل این امتحان‌دهندگان بردارد و قدرت به آنها بدهد، هم امتحانشان خوب باشد هم مصلحتشان آنطور باشد. فقط مشکلی که ما همه داریم، حتّی آنهایی که ایمان دارند، این است که معتقدند که اگر هم رد شدند خیرشان در آن است ولی نمی‌دانند خیرشان چیست، ایمان دارند که هر چه خدا بخواهد خیر است، ولی ایمان ندارند که این خیر است و نگرانند. این است که من خیلی اوقات دعا می‌کنم، می‌گویم: خدایا هر کاری که می‌کنی خیر است، من می‌دانم ولی می‌خواهم یقین داشته باشم. دعا می‌کنم که هر کاری می‌کنی خودت خیرش را همانوقت نشانم بده که دیگر ناراحت نشوم.

\*\*\*

یک کتابی هست منتسب به حضرت رضا، به نام *طبّ الرضا*. البتّه حضرت رضا طبابت نمی‌کردند ولی هم ارادتمندانشان، هم حتّی سایر مردم معتقد بودند که از عوالم غیب یک اطلاعاتی، علمی دارند. مأمون از حضرت پرسید که یک دستورالعمل طبّی بهداشتی برای من بنویسید که ایشان در جواب او مطالب این کتاب را گفتند، هم عربی‌اش هست هم ترجمه به فارسی شده. اطبّا قدیم که درس می‌دادند این کتاب را هم به همه توصیه می‌کردند. در واقع طب هم نیست، بهداشت است. توصیه می‌کنم مطالعه‌ای روی آن بکنید. برای اینکه آن خداوندی که آن وضعیت را فراهم کرده که آن نیرو را به آن شخص شناسانده برای این نکرده که ما بدانیم ولی مانعی هم نمی‌بیند که ما بدانیم. خداوند کارهایی می‌کند برای اینکه ما بدانیم، دنبالش برویم. آن اندازه‌ای که خدا بخواهد ما بدانیم، به فکرمان الهام می‌کند. الهام اینکه خیلی چیزها را که می‌بینیم، بفهمیم چرا؟ آن دیگر با خداوند است. شانسی است ولی بشر هر چه دنبال علم باشد چون خداوند گفته: *عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا* (سوره بقره، آیه ۳۱) بالاخره یادش می‌دهند. الهام بر او می‌شود یا به هر طریقی باشد یادش می‌دهند. برای اینکه فکر کند، البتّه به شرط اینکه در فهمیدنش، در درک این علمی که خداوند به او وعده کرده، ما خودمان کوشا باشیم.

ابوعلی‌سینا با این همه مقامات علمی که برایش می‌گوییم، از مثلاً خوارزم و آن طرف‌ها برای اینکه شیخ ابوسعید را ببیند به نیشابور آمد. بعد عجله هم داشت، رفت. شیخ در حمام بود او

<p>بند دوازدهم از بیانی‌ی                  سه شنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۴۳۳ قمری                  اوّل فروردین ۱۳۹۱ شمسی</p>	<p><b>ظهور و خروج حضرت قائم آل محمد ﷺ غایت آمال عارفان بالله و مقصد نهایی سالکان الی‌الله است. تجدید عهد با ولی زمان نعمتی است که در دسترس فقرا بوده و باید توفیق بهره‌مند شدن از این نعمت را از خداوند بخواهیم تا طعم ثمره‌ی این بیعت را خداوند به ما چشانیده و قبول ولایت مولی در قلب مؤمن جلوه کند، لذا با اجرای احکام شریعت و آداب طریقت و بیداری اسحار و قرائت قرآن و دوام طهارت و شفقت به خلق خدا و تواضع نسبت به مؤمنین و از دل بیرون نمودن هر نوع تیرگی و کدورت و خودخواهی و انائیّت که بزرگترین حجاب و مانع در تکامل معنوی است، زمینه‌های ظهور آن حضرت را فراهم آورند تا چنانچه طبق مصلحت الهی در عالم کبیر ظهور نفرمود، در دل مؤمن ظهور فرماید و آن را عرش الهی و محلّ تابش انوار نامتناهی ساخته و وجود مؤمن را پر از صلح و صفا نماید که معنی انتظار حقیقی همین است.</b></p>	<p>۱۲۱                  یادآوری قسمتی از بیانی‌ی                  حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تاننده (محبوب‌علی‌شاه)</p>
---	--	--

هم رفت حمام. سلام و علیکی در همانجا کردند، بعد سر همین نیروهای الهی شیخ از او پرسید: شماها می‌گویید که این طاس حمام که روی زمین است، تکان نمی‌خورد برای این است که سنگینی، وزن دارد. ابوعلی سینا گفت: بله، شیخ ابوسعید اشاره‌ای کرد به طاس، طاس آهسته آهسته بالا رفت تا سقف و برگشت. پرسید: به این چه می‌گویید؟ ابوعلی گفت: این را من نمی‌دانم، چون نخوانده‌ایم. بعد از همین داستان بود که از شیخ ابوسعید و ابوعلی سینا هر دو پرسیدند: آن طرف را چگونه دیدی؟ از ابوعلی سینا پرسیدند: شیخ را چگونه دیدی؟ (آخر شیخ خیلی شهرت داشت) گفت: آنچه را من می‌دانم، او می‌بیند. از ابوسعید پرسیدند، فرمود که آنچه من می‌بینم، او می‌داند. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، عصر شنبه ۱۳۹۱/۴/۱۰، جلسه پزشکان)

\*\*\*\*\*

امام یا به اصطلاح رهبری که خداوند به همه‌ی ادیانی که مقرر کرده وعده داده که منجی‌ای خواهد فرستاد که این منجی جامعه را اداره کند و راه را به ما نشان بدهد. این منجی در هر یک از ادیان سابقه به یک شکلی توصیفش بیان شده. در شیعه با تشخیص فردی، معین شده، نشان دادند که این فرزند امام حسن عسکری خواهد بود و دارای این خصوصیات. در ادیان قبلی ذکر شده ولی به این صراحت نیست، به هر جهت فرق نمی‌کند تمام ادیان در این مشترک هستند که یک فرد شاخصی را خداوند فرستاد. حالا برای کسانی که به او معتقد باشند، فرق نمی‌کند که این شاخص چه کسی باشد، چون به هر جهت که هیچکدام ندیده‌اند. هر کسی باشد، همین که منجی باشد و از طرف خداوند باشد، کافی است. بنابراین، این اختلافاتی که بعداً در بشر افتاده، اینها همه خاطره‌ی یادبود دوران جاهلیت خودش است که حتماً باید یک شخص معینی را بشناسد. برای همین خصلت بشری که هست، شاید خداوند موجب شده است که در مذهب شیعه‌ی اثنی‌عشری، این شخص را به شخصیت خودش معرفی کند ولی اگر هم کسی این شخصیت را ندانست، از دین و از اسلام یا حتی از مذهب خارج نیست، همینقدر که به این معتقد باشد، داخل دین است. منتها اگر اعتقادش به همین طریقی باشد که ما می‌گوییم، شیعه‌ی دوازده امامی تلقی می‌شود. بنابر این است که در خود شیعه هم، شیعیان رشته‌های مختلفی دارند که مهمترین رشته و شایع‌ترین آنها، همین شیعه‌ی دوازده امامی است، همه به امام منجی معتقد هستند، منتها او را امام دوازدهم نمی‌دانند، مثلاً شیعه‌ی شش امامی یا به عبارتی هفت امامی هستند. در همه‌ی اینها وجه مشترک هم این است که خداوند آن منجی خودش را تا روزی که بخواهد ظاهر بشود، از نظرها غایب می‌گذارد، برای اینکه مردم به خیال خودشان به یک چیز عادی عادت نکنند. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، نیمه‌ی شعبان ۱۴۳۳ قمری، میلاد حضرت حجت، صبح پنج‌شنبه ۱۳۹۱/۴/۱۵، جلسه برادران ایمانی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تاننده (محبوب‌علی‌شاه) شامل جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه‌ی پند صلح / شرح فرمایشات حضرت بجاورد (شرح رساله حقوق) / شرح فرمایشات حضرت صادق (تفسیر مصباح‌الشریعه و مفتاح‌التحقیق) / جزوات موضوعی (استاره، خانواده، حقوق مالی و غیره، رفع شبهات بازنه‌یانی از بیانات) / مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه) / مجموعه دستورالعمل با و بی‌انیه / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه) منتشر شده است.

جهت عاارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲۵۸۳۸۲۴۲ و یا سایت [WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM) اقدام فرماید.